

سکتاریزم، سنتریزم و بین الملل چهارم

نئون تروتسکی نقش این گرایشات را در جنبش انقلابی تجزیه و تحلیل می‌نماید

انکار حضور گرایشات سکتاریستی در میان ما نامعقول خواهد بود. آن‌ها با یک سری بحث و انشعابات کاملاً عریان گشته‌اند. در واقع، چگونه یک عنصر سکتاریزم در یک جنبش ایدئولوژیک که بطور آشتی‌ناپذیری با تمام سازمان‌های مسلط طبقه‌ی کارگر در موضع مخالف قرار گرفته و مورد آزار و اذیت‌های هیولانه و کاملاً بی‌سابقه‌ای در سرتاسر جهان قرار دارد، کوتاهی کرده است که خود را نمودار گرداند؟ اصلاح‌طلبان و سنتریست‌ها آماده‌اند هر موقعیتی را برای نشانه رفتن انگشت خود به "سکتاریزم" ما بیاورند؛ و بیشتر مواقع، آن‌ها نه نقطه ضعف ما بلکه نقطه قوت ما را در ذهن خود دارند: برخورد جدی ما به تئوری را، تلاش ما برای ژرف‌نگری عمقی در هر وضعیت سیاسی و پیشبرد شعارهای روشن را؛ دشمنی ما با تصمیمات "آسان" و "راحت" که به امروز توجه دارند، اما برای فردا فاجعه آماده می‌نمایند. آمدن اتهام سکتاریزم از طرف اپوتونیست‌ها، بیش‌تر مواقع یک تعریف و تمجید است.

تمایزات مارکسیستی

با این حال، به اندازه کافی کنجاوکانه، ما غالباً نه تنها از طرف فرمیست‌ها و سنتریست‌ها، بلکه از طرف مخالفان "چپ"، سکتاریست‌های بدنام، که

بخوبی ممکن است در هر موزه ایدر معرض نمایش قرار بگیرند، متهم به سکتاریزم می‌شویم. اساس نارضایتی آن‌ها از ما در عدم سازش ما با آنان، در تلاش برای پالایش خودمان از بیماری‌های سکتاریستی بچه‌گانه و اعتلاء به سطحی بالاتر نهاده شده است.

برای یک ذهن سطحی ممکن است که کلماتی مانند سکتاریست، سنتریست و غیره، صرفاً عباراتی پلمیک به نظر برسند که به دلیل عدم وجود صفاتی دیگر و مناسب‌تر توسط مخالفان رد و بدل می‌شوند. با این حال، مفهوم سکتاریزم و همچنین مفهوم سنتریزم در فرهنگ لغت مارکسیستی معنای مشخصی دارند. مارکسیزم بر مبنای قوانینی که بر حرکت جامعه سرمایه‌داری حاکم است، برنامه‌ای علمی ساخته است که توسط آن کشف گردیده است. این یک فتح غول‌آسایی است! با این حال، ایجاد یک برنامه صحیح کافی نیست. ضروری است که آن را طبقه‌ی کارگر بپذیرد. اما سکتاریست، به لحاظ ماهیت چیزها، در نیمه‌ی اول کار توقف می‌کند. مداخله‌ی فعال در مبارزات واقعی توده‌های کارگران برای او با تبلیغ انتزاعی یک برنامه‌ی مارکسیستی جایگزین می‌گردد.

چشم انداز سکتاریستی جامعه

هر حزب طبقه‌ی کارگری، هر جناحی در طی مراحل اولیه‌ی خود از یک دوره تبلیغات محض، یعنی آموزش کادرهای خودگذر می‌نماید. این دوره موجودیت به مثابه یک محفل مارکسیستی همیشه با عادت داشتن به یک برخورد انتزاعی با مشکلات جنبش کارگری اشباع می‌شود. آن کسی که قادر به بیرون پا گذاشتن به موقع از محدودیت‌های این هستتیت نیست، به

یک سکتاریست محافظه کار مبدل می گردد. سکتاریست به زیست جامعه به مثابه یک آموزشگاه بزرگ و به خودش به مثابه یک معلم می نگردد. به عقیده ی او طبقه ی کارگر باید مسائل کم اهمیت خود را به کنار گذاشته، و در پیرامون کرسی خطابه ی او در صفوفی استوار گرد بیاید: تکلیف بعد از آن حل و فصل می گردد.

سکتاریست نقض مستقیم ماتریالیزم دیالکتیکی است، که تجربه را نقطه ی عزیمت خود گرفته و همیشه به آن باز می گردد، اگرچه او در هر جمله ای به مارکسیزم قسم می خورد. یک سکتاریست کنش و واکنش دیالکتیکی مابین یک برنامه به پایان رسیده و در حال اجرا، یعنی مبارزه ی توده ای ناقص و ناتمام را درک نمی کند. روش تفکر سکتاریست همان روش عقل گرا، فورمالیست و روشنگر است. در طی یک مرحله ی مشخصی از توسعه، عقل گرایی، منتقدانه هدایت شده بر علیه عقاید کورکورانه و خرافات (قرن هجدهم!) مترقی است. مرحله ی مترقی عقل گرایی در هر جنبش رهایی بخش عظیمی تکرار می شود. اما عقل گرایی (تبلیغ گرایی انتزاعی) به محض آنکه بر علیه دیالکتیک هدایت شود، عاملی ارتجاعی می گردد. سکتاریزم دشمن دیالکتیک است (نه در واژه بلکه در عمل) به این معنا که به سوی پیشرفت واقعی طبقه ی کارگر، پشت می گرداند.

فورمول های آماده

سکتاریست در حیطه ای از فورمول های آماده زندگی می کند. به طور معمول، زندگی بدون آنکه متوجه او گردد، از او می گذرد؛ اما گاهی در حال عبور چنانتل نگری به او می خورد که باعث می شود 180 درجه به

دور محور خود بچرخد و اغلب او را مجبور می نماید تا در مسیر مستقیم خود، اما... در جهت مخالف [راه را] ادامه دهد. نفاق با واقعیت های موجود، سکتاریست را مجبور می کند که احتیاج داشته باشد مرتباً فرمول های خود را دقیق تر بیان کند. این تحت عنوان بحث مطرح می شود. برای یک مارکسیست بحث و جدل ابزار مهم اما عملی مبارزه ی طبقاتی است. برای یک سکتاریست بحث و جدل هدفی در خود است. اما او هر چه بیش تر همه چیز را به بحث و جدل می کشاند، هر چه بیش تر وظایف واقعی از او فرار می کنند. او مانند مردی است که عطش خود را با آب نمک برآورده می نماید؛ او هر چه بیش تر می نوشد، بیش تر تشنه می شود. کج خلقی دائمی سکتاریست از این روست. چه کسی نمک را به او داد؟ مطمئناً "تسلیم شدگان" دبیرخانه ی بین المللی. سکتاریست دشمنی را می بیند در هر آنکسی که تلاش می نماید برایش توضیح دهد که مشارکت فعال در جنبش کارگران نه مستلزم خراب نمودن مغرورانه از کرسی خطابه سکتاریستی، بلکه مطالعه مداوم در مورد شرایط عینی است. سکتاریست بجای تحلیل واقعیت، توطئه، شایعات و هیستری را جایگزین می نماید.

دوگانگان و متناظران

سنتریزم در معنای مشخصی قطب مخالف سکتاریزم است؛ از فورمول های دقیق و همه دارد، خط سیری خارج از تنوری را به سمت واقعیت جستجو می کند. اما، علیرغم فورمول معروف استالین، "متناظران" اغلب در نتیجه ی "دوگانگان".... می شوند. فورمول گسسته از زندگی توخالی است. واقعیت زندگی را نمی توان بدون تنوری درک نمود. بدینسان، هر دو، سکتاریست و

سنتریست، در پایان با دستی خالی رخت بر می بندد... و در احساس خصوصیت نسبت به مارکسیست واقعی، به هم می پیوندند.

چند بار با یک سنتریست از خود راضی ملاقات کرده ای مکه خود را "واقع‌گرا" فرض می کند، صرفاً به این دلیل که مقرر شده است که او بدون هیچ بار و بینه ایدئولوژیکی شنا کرده و با هر جریان سرگردانی به این طرف و آنطرف پرتاپ شود. او قادر به درک این نیست که پرنسپ هانه پاره سنگ و ماسه مرده ای بلکه شاهراهی برای یک شناگر انقلابی است. از طرف دیگر، سکتاریست، برای اینکه پرنسپ های خود را خیس نکند، ابداً نمی‌خواهد شنا کند. او در سواحل می نشیند و راجع به اخلاق خطابه برای سیل مبارزه‌ی طبقاتی می خواند. اما گاهی، یک سکتاریست و اماتده با دستپاچگی به درون آب می پرد، دست سنتریست را می گیرد و به او کمک می کند که غرق شود. اینطور بوده؛ اینطور خواهد بود.

* * *

در عصر از هم پاشیده و متفرق مادر کشورهای مختلف محفل های خوب بسیاری پیدا می شوند که بیش تر مواقع با وام گرفتن از بلشویک ها برنامه ای مارکسیستی را اتخاذ کرده اند و بعد بار و بینه ایدئولوژیکی خود را با درجه ای بیش تر یا کم تر به جسمی مستحکم مبدل می نمایند.

بگذارید برای مثال بهترین نمونه این نوع را، یعنی گروه بلژیکی به رهبری رفیق Vereecken را در نظر بگیریم. در 10 آگوست، اسپارتاکوس، ارگان این گروه، طرفداری خود از بین الملل چهارم را اعلام کرد. این اطلاعیه با استقبال روبرو گشت. اما در عین حال ضروری است که از قبل اظهار داشت که بین الملل چهارم محتوم به نابودی خواهد گشت اگر به گرایشات سکتاریستی امتیازات بدهد.

پیش‌بینی‌های Vereecken

Vereecken در زمان خود مخالف آشتی‌ناپذیر ورود اتحادیه‌ی کمونیست فرانسه به حزب سوسیالیست بود. در این مورد هیچ جنایتی وجود ندارد: مسئله چیزی جدید بود، یک گام خطرناک، اختلافات کاملاً مجاز بودند. در تعبیری مشخص، به همان اندازه مجا، یا به هر حال اغراق در مبارزه ایدئولوژیک اجتناب‌ناپذیر بود. بدین‌گونه Vereecken نابودی اجتناب‌ناپذیر سازمان بین‌المللی بلشویک‌لنینیست‌ها را در نتیجه "انحلال‌اش" در انترناسیونال دوم پیش‌بینی نمود. ما امروز توصیه می‌کنیم که Vereecken در اسپارتکوس اسناد پیامبرانه سال‌های گذشته خود را دوباره چاپ نماید. اما این شر بزرگی نیست. باز هم بدتر، این واقعیت است که اسپارتاکوس در اعلامیه‌ی حاضر خود را گریزگرانه مقید می‌کند به اینکه مطرح بکند که بخش فرانسوی بر پرنسیپ‌های خود ثابت مانده است "شایان توجه، حتی ممکن است بگوییم "در یک اندازه قابل توجه ای". اگر Vereecken به مثل یک سیاستمدار مارکسیستی باید رفتار می‌کرد، او به روشنی و به طور قطع مطرح می‌کرد که در اینجا بخش فرانسه‌ی ما از پرنسیپ‌های خود بریده است، و او باید پاسخی مستقیم و باز به این سؤال: طرفداران یا مخالفان ورود، چه کسی ذیحق است؟ می‌داد.

مرکزیت دموکراتیک

Vereecken حتی بیش‌تر در برخورد خود نسبت به بخش بلژیکی ما که وارد حزب رفورمیست کارگر شد، در اشتباه است. به جای مطالعه تجربیات حاصل از کارهایی که تحت شرایط جدید انجام می‌شود و انتقاد نمودن از

اقدامات واقعی بکار گرفته شده، اگر آنان استحقاق انتقاد شدن را داشته باشد، Vereecken همچنان درباره‌ی شرایط بحثی که در آن شکست خورد به شکایت ادامه می‌دهد. بحث‌ها، شما می‌بینید، ناکامل، ناکافی و ناعادلانه بودند: Vereecken کوتاهی کرد که تشنگی خود را با آب نمک برآورده نماید. در اتحادیه مرکزیت دموکراتیک "واقعی" وجود ندارد! در رابطه با مخالفان [ورود Entry policy] اتحادیه موجب "سکتاریزم" ... شد. روشن است که رفیق Vereecken درکی لیبرال و نه مارکسیستی از سکتاریزم دارد: در این مورد او آشکارا به سنتریست‌ها نزدیک می‌شود. این حقیقت ندارد که بحث ناکافی بود؛ [بحث] برای چندین ماه به صورت شفاهی و در مطبوعات و همینطور در مقیاسی بین‌المللی نیز انجام گردید. بعد از آنکه Vereecken نتوانست دیگران را متقاعد کند که صحت زمان در یک مکان بهترین سیاست انقلابی است، او از اطاعت نمودن از تصمیمات سازمان‌های ملی و بین‌المللی خودداری نمود. نمایندگان اکثریت بیش از یکبار به Vereecken گفتند که اگر تجربه ثابت کند که گامی که برداشته‌اند نادرست است، ما بطور مشترک اشتباه را اصلاح خواهیم کرد. آیا واقعاً امکان دارد که پس از دوازده سال مبارزه‌ی بلشویک-لنینیست‌ها، به سازمان خودتان برای حفظ انضباط عمل حتی در صورت بروز اختلافات تاکتیکی، اعتماد کافی نداشته باشید؟ Vereecken هیچ توجهی به استدلال‌های رفیقانه و سازش‌آمیز ننمود. بعد از ورود اکثریت بخش بلژیک به حزب کارگر، گروه Vereecken طبیعتاً خود را خارج از صفوف ما پیدا نمود. سرزنش برای این امر کاملاً بر دوش خودشان است.

انطباق یابی با "رعایت قانون"

اگر به جان کلام این مسئله برگردیم، سکتاریزم رفیق Vereecken در همه‌ی ناهنجاریت جزمگرانه‌ی او برجسته می‌شود. این چه چیزی است! Vereecken با خشم فریاد زد، لنین از گسست با رفورمیست‌ها سخن گفت، اما بلشویک-لنینیست‌های بلژیکی وارد یک حزب رفورمیست می‌شوند! اما لنین گسست از رفورمیست‌ها را نه به مثابه یک عمل نجات صرف‌نظر از زمان و مکان، بلکه به مثابه پی‌آمد اجتناب‌ناپذیر مبارزه برعلیه آن‌ها در ذهن خود داشت. او جدا گشتگی از میهن پرستی را نه بخاطر نجات روح خود، بلکه به منظور گسست توده‌ها از میهن پرستی اجتماعی ضروری دانست. در بلژیک اتحادیه‌های کارگری با این حزب ادغام شده‌اند، حزب بلژیکی اساساً طبقه‌ی کارگر سازمان یافته است.

ورود انقلابیون به حزب کارگر بلژیک مطمئناً نه تنها امکاناتی را مهیا نمود بلکه همچنین محدودیت‌هایی را بی‌آورد. در تبلیغات ایده‌های مارکسیستی نه تنها رسمیت دولت بورژوایی بلکه رسمیت یک حزب رفورمیست را نیز باید در نظر گرفت (هر دو این رسمیت‌ها که ممکن است اضافه شوند، در حد زیادی مقارن هستند). بطور کلی بگوییم، انطباق با "رسمیت" بیگانه خطر غیرقابل انکاری را با خود به همراه دارد. اما این امر حتی مانع از استفاده بلشویک‌ها از رسمیت تزار نگردید: برای سال‌های زیادی بلشویک‌ها مجبور شدند خود را در جلسات اتحادیه‌های صنفی و در مطبوعات قانونی نه سوسیال دموکرات‌ها، بلکه "دموکرات‌های ثابت قدم" احضار بنمایند. درست است، این بدون صدمه نگذشت؛ تعداد قابل توجهی از عناصر پایبند به بلشویزم که کم و بیش دموکرات‌هایی ثابت قدم، اما اصلاً سوسیالیست‌هایی بین‌المللی نبودند؛ معه‌ذا با پیوستن فعالیت‌های قانونی به

فعالیت های غیرقانونی، بلشویزم بر مشکلات غلبه نمود. البته، "قانونی بودن Vandervelde"، "De Man، Spaak و دیگر نوکران پلوتوکراسی بلژیک محدودیت های بسیار دشواری را بر مارکسیست ها تحمیل می کند و بنابراین خطرانی را ایجاد می نماید. اما مارکسیست ها، که هنوز به اندازهی کافی قدرت لازم برای ایجاد حزب خود را ندارند، متدهای خاص خود را برای مبارزه با خطرات اسارت رفورمیست ها دارند: یک برنامهی صریح روشن، رابطهی جناحی ثابت، انتقاد انترناسیونالیستی و غیره. فعالیت یک جناح انقلابی در یک حزب رفورمیست فقط با ارزیابی دینامیک های توسعه می تواند درست ارزیابی شود. Vereecken این کار را حتی در مورد جناح جنبش Socialiste Révolutionaire (جناح چپ در حزب کارگر بلژیک - Ed) یا گروه Verité انجام نمی دهد. اگر او این کار را کرده بود، مجبور می گشت که اعتراف کند که A.S.R. در دورهی اخیر پیشرفتی جدی بجلو داشته است. چه چیزی تعادل نهایی خواهد بود، هنوز غیر ممکن است که پیش بینی نمود. اما ورود به حزب کارگر بلژیک توسط تجربه توجیه گشته است.

مباحثه به مثابه یک دگم

با گسترش و تعمیم اشتباه خود، Vereecken ادعا می کند که وجود گروه های کوچک جدا گشته که در مراحل مختلف از سازمان بین المللی ما انشعبا می کنند، اثبات متدهای سکتاریستی ما است. بدین معنی، روابط واقعی بر روی سر آن ها ایستاده است. در حقیقت، در صفوف بلشویک-لنینیست ها در مراحل اولیه تعداد قابل توجهی از عناصر آنارشیستی و

فردگرایانه به طور کلی ناتوان از نظم و انضباط سازمانی و گاهاً با ناکامی محض که پیشه‌ی خود در کمینترن را نتوانستند به انجام برسانند، وارد گشتند. این عناصر مبارزه با "بوروکراتیزم" را تقریباً به شکل زیر مشاهده می‌نمودند: به هیچ تصمیمی نباید دست یازید، اما در عوض، "بحث نمودن" باید به مثابه حرفه‌ای دائمی بکار گرفته شود. ما با توجیه کامل می‌توانیم بگوییم که بلشویک‌ها و لنینیست‌ها نمودار رفتار خوبی، اتفاقاً حتی تا حدی زیادی صبری بیش از حد نسبت به چنین افراد و گروه‌های کوچک داشته‌اند. تنها از زمانی که یک هسته‌ی بین‌المللی تثبیت گشت که شروع به کمک رسانی به بخش‌های ملی در پاکسازی صفوف خرابکاری داخلی آن‌ها نمود، در آنجا رشد واقعی و منظم سازمان بین‌المللی ما آغاز گردید.

بگذارید چند مثال از گروه‌هایی که از سازمان بین‌المللی ما در مراحل مختلف توسعه‌اش انشعاب نمودند، بیاوریم.

یک نمونه‌ی غیر عادی

گاهنامه‌ی فرانسوی **Que Faire** نمونه‌ای آموزشی از ترکیبی سکتاریستی با گلچین‌گرایی است. در مورد مهمترین مسائل، این گاهنامه دیدگاه‌های بلشویک-لنینیست‌ها را تفسیر نموده، چند ویرگول را تغییر داده، و بسوی ما نظرات انتقادی شدیدی را هدایت می‌نماید. در عین حال، این گاهنامه با مصونیت از مجازات، تحت پوشش بحث و تحت پوشش "دفاع از اتحاد جماهیر شوروی"، دفاع از زباله‌های اجتماعی-میهن پرستانه را مجاز می‌نماید. انترناسیونالیست‌های **Que Faire** خود قادر نیستند که توضیح دهند که چگونه و چرا پیش آمده است که آنان پس از جدایی از بلشویک‌ها

صلح گرایانه با وطن پرستان اجتماعی همزیستی می نمایند. در هر حال، روشن است که با چنین گلچین گرای، *Que Faire* حداقل قادر به پاسخ به این سوال است که چه باید بکند (*que faire*). "انترناسیونالیست ها" و میهن پرستان اجتماعی فقط در یک مورد یک چیز توافق دارند: انترناسیونال چهارم، هرگز! چرا؟ کسی نباید از کارگران کمونیست "جدا گردد". ما استدلال خود ایمنی S.A.P را شنیده ایم: ما نباید از کارگران سوسیال دموکرات جدا گردیم. در این مثال همچنین، نقاط تضاد همزاد می شوند. در هر حال نکته عجیب این است که *Que Faire* در ارتباط نیست و، به واسطه‌ی همان سرشت خود با هیچ کارگری نمی تواند در ارتباط باشد.

در مورد گروه هایی مانند *Internationale* و *Proletaire* حتی کم تر گفته می شود. آن ها همچنین نظرات خود در آخرین شماره های *La Verité* را با ترکیبی از بدیهه گویی های انتقادی خلاصه می کنند. هیچ چشم اندازی درباره‌ی رشد انقلابی ندارند آن ها؛ اما آن ها می توانند بدون چشم انداز کنار بیایند. به جای سعی کردن برای یادگیری در چارچوب یک سازمان جدی تر (یادگیری سخت است) این "رهبران" متنفر از نظم و انضباط و بسیار متظاهر تمایل دارند به طبقه‌ی کارگر بیاموزند (برای آنان این امر آسان تر به نظر می رسد). در لحظات تامل، آن ها باید خودشان پی ببرند که وجود واقعی آن ها به مثابه سازمان هایی "مستقل" یک سوء تفاهم مطلق است.

Field و Weisbord

در ایالات متحده ما ممکن است از گروه های فیلد و ویزبورد یاد کنیم. Field- در کل وضع و ترتیب سیاسی خود - یک رادیکال بورژوا است که

دیدگاه‌های اقتصادی مارکسیزم را اتخاذ کرده است. برای مبدل شدن به یک انقلابی، فیلد می‌بایست برای چندین سال به مثل سربازی منضبط در یک سازمان پرولتری انقلابی کار می‌کرد؛ اما او با تصمیم‌گیری برای بوجود آوردن جنبش کارگری "متعلق به خودش" شروع کرد. با اتخاذ موضعی به طرف "چپ" ما (چه جایی دیگر؟)، Field در مدت کوتاهی وارد روابطی برادرانه با S.A.P. گردید. اینگونه که ما می‌بینیم، حکایت حادثه رخ داده برای باوئر، اصلاً تصادفی نبود. اصرار ورزیدن برای ایستادن در سمت چپ مارکسیزم به طرز فجیعی به باتلاق سنتریست منجر می‌گردد.

Weisbord بدون شک به یک تیپ انقلابی نزدیک تر است تا فیلد. اما در عین حال او خالص‌ترین نمونه یک سکتاریست را مجسم می‌کند. او مطلقاً در حفظ تناسبات چه در ایده و چه در عمل ناتوان است. او هر پرنسپیی را مبدل به کاریکاتوری سکتاریستی می‌کند. به همین دلیل است که در دست‌های او حتی ایده‌های صحیح مبدل به ابزارهایی برای عدم سازماندهی صفوف خودش می‌گردند.

نیازی به نوشتن در مورد گروه‌های مشابه در کشورهای دیگر نیست. آن‌ها از ما جدا می‌گردند نه بخاطر اینکه ما سرسخت و متعصب و یا غیرقابل تحمل هستیم، بلکه به این خاطر که آن‌ها خودشان نتوانستند و نمی‌توانند به جلو بروند. از زمان انشعاب، آن‌ها فقط در نمایان نمودن ناتوانی خود موفق شده‌اند. تقلای آنان برای اتحاد با یکدیگر، در مقیاسی ملی یا بین‌المللی، در هیچ مورد واحدی نتیجه‌ای حاصل نکرد: مشخصه‌ی سکتاریزم نه قدرت جاذبه بلکه فقط قدرت دافعه است.

برخی آدم‌های خود رای، تعداد "انشعاب‌هایی" را که ما داشته‌ایم محاسبه کرده‌اند و تقریباً به حاصل جمعی از نمرات رسیده‌اند. آن‌ها در این، شواهد

نابودکننده رژیم بد ما را دیدند. نکته‌ی عجیب این است که S.A.P.، که پیروزمندانه این محاسبات را منتشر کرده است، در طی چند سال از وجود آن، بیش‌تر از همه‌ی بخش‌های ما بر روی هم، در خودش شکاف‌ها و انشعاباتی رخ داده است. بخودی خود، به هر حال، این فاکت بی‌معنی است. ضروری است که نه آمار خالی انشعابات بلکه دیالکتیک توسعه را در نظر بگیریم. پس از همه‌ی انشعاباتش، S.A.P. یک سازمان بی‌نهایت ناهمگونی باقی مانده است که قادر به تحمل نخستین وقایع بزرگ نخواهد گشت. این حتی در مقیاس بزرگ‌تری برای "دفتر اتحاد سوسیالیست انقلابی لندن" که توسط تناقضات آشتی‌ناپذیر به دو قسمت پاره گشته است صدق می‌کند: فردای آن نه شامل "وحدت" بلکه فقط انشعابات خواهد بود. در این میان، سازمان بلشویک-لنینیست‌ها، پس از پاکسازی خود از گرایش‌های سکتاریستی و سنتریستی، نه تنها از نظر عددی رشد نمود، نه تنها روابط بین‌المللی خود را تقویت نمود، بلکه مسیر را برای ادغام با سازمان‌هایی که در روح و جان به آن وابسته‌اند را پیدا نمود (هلند، ایالات متحده). تلاش‌هایی برای منفجر کردن حزب هلند (از طرف راست، از طریق مولینار!) و حزب آمریکا (از طرف چپ، از طریق Bauer!) فقط به تحکیم داخلی هر دو حزب منجر گشته است. ما با اطمینان می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که به موازات از هم پاشیدگی دفتر لندن، حتی رشد سریع‌تر سازمان‌های بین‌الملل چهارم به پیش خواهد رفت.

مسیر بسوی انترناسیونال نوین

چگونه انترناسیونال نوین شکل می‌گیرد، از چه مراحل عبور خواهد نمود و چه شکل نهایی‌ای اتخاذ خواهد نمود- این را امروز هیچ‌کس نمی‌تواند

پیش‌بینی کند؛ و، در واقع، نیازی به انجام چنین کاری نیست: وقایع تاریخی نشان می‌دهند. اما ضروری است که با اعلام برنامه‌ای که با وظایف عصر ما مواجه گردد، آغاز نماییم. بر اساس این برنامه ضروری است که همفکران و پیشگامان انترناسیونال نوین را بسیج نمود. هیچ راه دیگری امکان‌پذیر نیست.

ماتیفست کمونیست مارکس و انگلس، که مستقیماً هدفش را بر علیه تمامی انواع سوسیالیسم سکتاریستی-خیال‌پرورانه قرار داد، قویاً خاطر نشان می‌سازد که کمونیست‌ها خود را در ضدیت با جنبش‌های واقعی کارگران قرار نخواهند داد، بلکه در آن‌ها بمتابیه پیشقراولان شرکت می‌نمایند. در عین حال، ماتیفست، برنامه‌ی حزبی نوین، ملی و انترناسیونال بود. سکتاریست با یک برنامه، به مثابه یک دستورالعمل برای نجات، راضی است. سنتریست با فورمول معروف (اساساً بی‌معنی) ادوارد برنشتاین راهنمایی می‌نماید، "جنبش همه چیز است؛ هدف نهایی - هیچ چیز." مارکسیست برنامه علمی خود را از جنبش به مثابه یک کلیت دریافت می‌کند تا بتواند این برنامه را بعداً در هر مرحله‌ی مشخصی از جنبش به کار بیند.

مشکلات اولیه

از یک طرف، مراحل اولیه انترناسیونال نوین توسط سازمان‌های قدیمی و جداگشتگان از آن‌ها دشوارتر می‌شوند: از طرف دیگر با تجربه عظیم گذشته تسهیل می‌یابند. پروسه تبلور که در اولین مراحل بسیار دشوار و پُر از زجر و عذاب هاست، در آینده سرشتی بیبک و سریع را اتخاذ خواهد نمود. وقایع بین‌المللی اخیر برای شکل‌گیری پیش‌تاز انقلابی از اهمیت بی‌شائبه‌ای

برخوردار هستند. موسولینی، به سبک خودش - و این باید به رسمیت شناخته شود - به جنبش انترناسیونال چهارم "کمک" کرده است. اختلافات بزرگ همه‌ی چیزهای نیمه کاره و مصنوعی را از بین می‌برند و از طرف دیگر، به همه‌ی چیزهای قابل دوام قدرت می‌بخشند. جنگ فقط برای دو گرایش فضایی را در صفوف جنبش طبقه‌ی کارگر باقی می‌گذارد: وطن پرستی - اجتماعی که با هیچ خیانتی متوقف نمی‌شود و انترناسیونالیسم انقلابی که جسور است و تا انتها قادر به رفتن است. دقیقاً به این دلیل است که سنتریست ها، ترسان از وقایع در شرف وقوع، مبارزه‌ی هاری را بر علیه انترناسیونال چهارم به اجرا در آورده‌اند. آن ها به سبک خودشان صحیح هستند: در پشت تشنجات بزرگ فقط آن سازمانی قادر خواهد بود که زنده بماند و توسعه بیابد که نه تنها صفوف سکتاریستی خود را پاکسازی نموده بلکه آن ها را بطور سیستماتیک با روح نفرت از همه دودلی ایدئولوژیک و بزدلی تعلیم داده باشد.

لئون تروتسکی

22 اکتبر 1935

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1935/10/sect.htm>

منبع: New Militant، ۲، ۷. شماره ۱، ۴ ژانویه ۱۹۳۶، 3 ص.

مترجم: ژاله سهند

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل نشر کارگری سوسیالیستی: nashrKargarSocialisti@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آنری